



∴

ساخت ملت و شاهنشاهی به سبک ایرانی

مطالعه‌ی موردی: شاهنشاهی ساسانی در سده‌ی سوم میلادی

ایلکا سای‌ون

گردانش آری سرازش، رامین اعلایی

✎

تصویر: سکه‌ی زرین ساسانی، با نقش خسرو پرویز (خسروی دوم) و ایزدبانو آناهیتای فروزان؛ ضرب‌شده در ۶۱۱ میلادی در ایران؛ با نوشته‌ای پهلوی، که از ساعت ۵ می‌آغازد، و نام «ایران» در آن آمده: «خسروی نیک‌فال، گستراند ایران را»؛ قطر ۲۲ میلی‌متر؛ وزن ۶.۵۶ گرم؛ باستان‌خانه‌ی بریتانیا



fold-era.com

ساخت ملت و شاهنشاهی به سبک ایرانی مطالعه‌ی موردی: شاهنشاهی ساسانی در سده‌ی سوم میلادی

ایلکا سای‌ون

گردانش آری سرازش، رامین اعلایی



کلیدواژه‌ها: ایران، پرشیا، ساسانیان، اشکانیان، زرتشتی‌گری، دین، روم، ناسیونالیسم، ملت‌سازی، ارتش



ملت‌سازی و امپراتوری‌سازی

مفاهیم امروزی همچون «ملت»، «ناسیونالیسم» و «دولت» پیچیده و مناقشه‌برانگیزند. تعاریف گوناگونی برای آن‌ها ارائه شده، اما هنوز هیچ‌یک به اجماعی جهانی و پذیرفته‌شده نرسیده است. اریک هابسبام پیش‌تر این مسئله را به تفصیل بررسی کرده و نیازی نیست همان مسیر را دوباره طی کنیم.

این واقعیت که حتی کشورهایی که بر پایه‌ی اصول ناسیونالیستی شکل گرفته‌اند - مانند فرانسه، آلمان، ایتالیا، فنلاند، سوئد، استونی، ایران، هند یا چین - در عمل به‌طور کامل پیرو این اصول نیستند، خود نشان‌دهنده‌ی تناقض درونی این مفهوم است. در همه‌ی این کشورها، اقلیت‌های زبانی، دینی یا قومی حضور دارند. در مقابل، کشورهایی نیز وجود دارند که اساساً بی‌نیاز از تکیه بر ناسیونالیسم پدید آمده‌اند: ایالات متحده، کانادا، استرالیا، بسیاری از کشورهای جنوب صحرای آفریقا، اندونزی، بلژیک، موناکو و واتیکان نمونه‌هایی از این دسته‌اند.

روشن است که ملت‌ها همواره از بالا ساخته شده‌اند؛ حاصل کار نخبگان، حاکمان یا گروه‌های صاحب قدرت. با این حال، این فرایند همواره کوشیده است منافع و خواست گروه‌هایی را در نظر بگیرد که صدایشان وزن و اهمیت داشته، خواه طبقات بالا و ارتش، خواه در مواردی مردم عادی. برای ایجاد حس یکپارچگی، عناصری چون زبان، تاریخ، فرهنگ، تجربه‌های مشترک، دین یا ایدئولوژی به کار گرفته شده‌اند؛ عناصری که می‌توانند مردم یا نخبگان را زیر پرچم قدرتی واحد گرد آورند. در بسیاری از موارد، حتی تاریخ و واقعیت‌ها نیز آگاهانه دست‌کاری و بازنویسی شده‌اند تا این هدف تحقق یابد.

تحلیلی که در ادامه می‌آید نشان می‌دهد که همه‌ی این ویژگی‌ها، در گذشته‌های دور نیز وجود داشته‌اند.



پیدایش اردشیر، جنگاور دین‌یار از سرزمین فارس

در آغاز سده‌ی سوم میلادی، زمانی که اردشیر یکم به‌عنوان شاهزاده‌ی فارس قدرت را در دست گرفت، ایران یکی از آشفته‌ترین دوره‌های تاریخ خود را می‌گذراند. فرمانروایان وقت، یعنی اشکانیان، هرچند از قوم پارت و ایرانی‌زبان بودند، در فارس به‌عنوان «ایرانیان اصیل» شناخته نمی‌شدند. شکست‌های پیاپی و خفت‌بار آنان در نبرد با رومیان، موقعیتشان را به شدت تضعیف کرده بود؛ ابتدا حمایت ایرانیان اصیل را از دست دادند و سپس حتی هفت خاندان بزرگ پارتی نیز از پشتیبانی‌شان دست کشیدند. سرانجام، جنگ داخلی میان بلاش و اردوان، به سلطه‌ی اشکانیان پایان داد.

نسب‌نامه‌ی اردشیر، بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانی، در منابع مختلف به‌گونه‌های متفاوت روایت شده و روشن نیست کدام روایت به واقعیت نزدیک‌تر است. بر پایه‌ی یک روایت، اردشیر پسر بابک [پابگ]^۱، شاه ناحیه‌ی خیر^۲ و نوه‌ی ساسان بود، ساسانی که هم به‌عنوان جنگاوری گرد شناخته می‌شد و هم موبد موبدان آتشکده‌ی آناهید در استخر بود. این خاندان از طریق ازدواج نیز با خانواده‌ی بازرنگی^۳ پیوند داشت. اما روایت دیگر می‌گوید ساسان خود پدر اردشیر بوده که با دختر بابک ازدواج کرده و اردشیر از راه فرزندخواندگی، پسر بابک شناخته می‌شد. در همین روایت، داریوش سوم هخامنشی یکی از اجداد ساسان معرفی شده و بدین‌سان، اردشیر به‌عنوان وارث مشروع شاهنشاهی هخامنشی جلوه داده می‌شود.

منابع رومی، و پس از آن نوشته‌های فارسی میانه و فارسی کلاسیک، آشکارا نشان می‌دهند که ساسانیان خود را از نسل هخامنشیان می‌دانستند و حتی فراتر رفته، کیانیان اسطوره‌ای را نیز به‌عنوان نیاکان خود برمی‌شمردند. در روایت دیگری که آگاتیاس، مورخ بیزانسی، نقل کرده، آمده است بابک همسر خود را به بستر ساسان فرستاد تا از این پیوند فرزندی به دنیا آید. همچنین، احتمال داده شده که خاندان ساسان اصالتی شرقی داشته و نیاکانی از ایلات سکایی داشته‌اند، و از همین رو با دودمان اشرفی سورن نیز پیوند خویشاوندی داشته‌اند. در یکی از نامه‌هایی که به اردوان نسبت داده شده، حتی به ریشه‌های کُردی این خاندان اشاره رفته است.

با وجود همه‌ی این روایت‌های گوناگون، مسلم آن است که ساسانیان از همان آغاز مدعی تبار هخامنشی برای خود بودند و هویت سیاسی و دینی‌شان را بر پیوندی روشن با پیشینه‌ی ایرانی و آیین زرتشتی بنا نهادند. آنان با هوشمندی، دین و تاریخ باستانی ایران را به ابزار مشروعیت‌بخشی و مقابله با فرمانروایان [از دید آنها] بیگانه‌ی اشکانی بدل کردند.

درباره‌ی سال‌های آغازین زندگی سیاسی اردشیر، منابعی چون فردوسی، طبری، می‌خواند، کارنامه‌ی اردشیر بابکان و بلعمی، اغلب داده‌های اندکی به دست می‌دهند و هر یک دیدگاه خاص خود را طرح می‌کند. با این حال، آنچه به‌نظر قطعی می‌رسد این است که بابک - پدر رسمی اردشیر - در فارس نگهبان آتش سپنتا بود، و همین جایگاه دینی به او امکان می‌داد از موبدان زرتشتی به‌عنوان شبکه‌ای از عاملان پنهان در خدمت اهداف سیاسی خود بهره گیرد.

در همین دوران، بازرنگی - شاه پارس و خویشاوند اردشیر - او را به فرماندهی نظامی دارابگرد در شرق فارس گماشت. اردشیر با تکیه بر این موقعیت، به گسترش قلمرو خود از راه یورش‌های نظامی و از میان‌برداشتن هم‌اوردان محلی پرداخت. این اقدامات نه تنها نفوذ او را افزایش داد، بلکه موجب شد حلقه‌ای از یاران وفادار، پیروان هم‌سو و نیروهای نظامی قابل اعتماد پیرامونش شکل گیرد. در ادامه، اردشیر پدرش بابک را متقاعد کرد تا بازرنگی را ترور کند.

پس از این واقعه، بابک از اردوان، شاهنشاه اشکانی، درخواست کرد تا شاپور - پسر ارشدش - به‌عنوان فرمانروای جدید پارس پذیرفته شود. اما اردوان این درخواست را نپذیرفت و از آن پس، [نزد اشکانیان] ساسانیان به چشم شورشیان نگریده شدند. با این حال، اردوان در آن برهه‌ی زمانی عملاً توانمند نبود، زیرا خود علیه بلاش شوریده بود، احتمالاً در حدود سال ۲۱۳ میلادی.

پس از این رویداد، نزاعی درون‌دودمانی میان شاخساران مختلف خاندان ساسانی درگرفت که نهایتاً اردشیر از آن پیروز بیرون آمد. آشفتگی ناشی از جنگ داخلی میان اشکانیان نیز فرصت پیشروی‌های بیشتر را برای او فراهم ساخت و مناطق کلیدی یکی پس از دیگری به‌دستش افتاد.

^۱ Pābag

^۲ Xir

^۳ Bāzarangi family

اردشیر پس از تثبیت قدرت، بی‌درنگ دست به سازمان‌دهی دوباره‌ی قلمرو زد. در مرکز این تلاش، انسجام‌بخشی و نظام‌مندکردن آیین زرتشتی قرار داشت؛ اقدامی که به‌روشنی در خدمت اهداف سیاسی و ایدئولوژیک او بود. چنین کاری ضرورت داشت، زیرا شواهد تاریخی نشان می‌دهند که اردشیر در آغاز شاهنشاهی‌اش با مجموعه‌ای از توطئه‌ها روبه‌رو شده بود، اما وفاداری مغان زرتشتی و همراهی نیروهای نزدیک، این خطر را برطرف ساخت.

داده‌های سودمندی که در منابعی چون نامه‌ی تنسر، کارنامه‌ی اردشیر بابکان و نوشته‌های آگاثیاس گرد آمده، آشکارا نشان می‌دهند که اردشیر توانست بنیان نوعی حکومت دینی را بگذارد، ساختاری که در تثبیت قدرت او نقش مهمی ایفا کرد. نامه‌ی تنسر در پاسخ به انتقادهایی نوشته شد که گشنسب (جشنسف)^۱ اندکی پس از مرگ اردوان به سیاست‌های اردشیر وارد کرده بود. او اردشیر را متهم می‌کرد که: (۱) آیین زرتشتی را دستخوش دگرگونی و بدعت کرده؛ (۲) آتشکده‌های شاهنشاهی دیگر شاهان را خاموش ساخته؛ (۳) سنت‌ها را وانهاده؛ (۴) قوانین را تغییر داده و بدعت آورده؛ (۵) رفتاری بی‌رحم و خشن در پیش گرفته؛ (۶) سد راه تحرک و سیالیت اجتماعی شده؛ (۷) همسرگزینی میان اشراف و مردم عادی را منع کرده؛ (۸) جلوی گشاده‌دستی‌ها و دست‌ودلبازی‌های بی‌حدوحصر را گرفته؛ (۹) گرفتن مالیات از ثروتمندان و بازرگانان را لغو کرده (و بدین‌سان حمایت آنان را جلب کرده)؛ (۱۰) از جاسوسان و خبرچینان بهره برده؛ و (۱۱) هیچ جانشینی نیز برای خود تعیین نکرده است.

اما در نامه‌ی تنسر، همه‌ی این رویدادها نتیجه‌ی تبااهی‌های گذشته دانسته می‌شود، مشکلاتی که به باور نویسنده با یورش اسکندر مقدونی آغاز شده بود. اسکندر با نبودکردن کتاب‌های دینی و اشاعه‌ی رسوم بیگانه، جامعه را دچار بی‌نظمی و خشونت کرده بود. در چنین شرایطی، اردشیر ناگزیر شد برای بازگرداندن نظم، به خشونت متوسل شود و بدعت‌ها یا تغییراتی اعمال کند تا اوضاع را به حالت پیشین برگرداند.

اردشیر در اصل در پی احیای فرهنگ و دین باستانی ایران بود، اما به شکلی که با اهداف سیاسی خود سازگار باشد. او تاریخ و دین را بازنویسی کرد تا قدرتش را ادامه‌ی مشروع شکوه گذشته جلوه دهد؛ ادامه‌ی روزگاران پیش از فروشدِ هخامنشیان.

در نامه‌ی تنسر و کارنامه‌ی اردشیر بابکان، هر دو، بر این نکته تأکید شده که پیوند دودمان شاهنشاهی با دین زرتشتی ستون اصلی فرمان‌فرمایی ساسانی بود. هدف واقعی اردشیر از همه‌ی این اصلاحات روشن است: از یک‌سو جلب حمایت طبقه‌ی اشراف، شامل روحانیان، ارتشیان و دبیران و از سوی دیگر، تأمین منابع مالی و نیروی کار از مردم برای اداره‌ی حکومت. همه‌ی این اقدامات با پشتوانه‌ی دینی توجیه می‌شد.

هرکس با این ساختار مخالفت می‌کرد، با بهره‌گیری از دستگاه‌های امنیتی - شامل جاسوسان، خبرچینان و نیروهای نظامی - به شدت سرکوب می‌شد.

در نهایت، اردشیر نوعی «ملت دیرینه و دوباره‌تجسم‌یافته‌ی ایرانی»^۲ را در فارس بنیان نهاد؛ اما این ملت نه بر پایه‌ی آزادی یا مشارکت، بلکه بر اساس حکومتی دینی و متمرکز شکل گرفت، حکومتی که تاریخ و دین را مطابق خواست حاکمان بازنویسی کرده بود. حمایت اشراف و بازرگانان نیز با اعطای امتیازهای ویژه و آموزش‌های دینی تضمین می‌شد، هرچند آنان نیز - به‌عنوان بخشی از جامعه - زیر نظارت کامل روحانیت [دین‌یاران؛ موبدان] و دستگاه امنیتی قرار داشتند.



اردوان وارد میدان می‌شود؛ نبرد هرمزدگان^۳، ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی

^۱ Gushnasp؛ شاه تیرستان، پتسخوارگر، رویان، دیلمان، گیلان و دماوند

^۲ reincarnated ancient Iranian nation

^۳ Battle of Hormzdagān

حدود سال ۲۲۳ میلادی، زمانی که اردوان سرانجام توانست بلاش را شکست دهد، به شورش اردشیر واکنش نشان داد. او نخست با الفاطی خوارشمارانه از جمله یادآوریِ چگونگیِ گردبودنِ اردشیر به وی تاخت، و سپس دو ارتش برای سرکوب او روان کرد. اما اردشیر پیش از حمله‌ی آنان دست به اقدام زد. او به پیروانش اعلام کرد که خداوند او را به پادشاهی رسانده، دشمنانش را درهم شکسته و پیروزی نهایی را نیز به او خواهد بخشید.

پس از این اعلان، اردشیر بی‌درنگ لشکر کشید و پیش‌دستی کرد. یکی از فرماندهان ارتش اردوان در میانه‌ی راه به او پیوست، نشانه‌ای از بحران و شکاف در ساختار قدرت اشکانیان. در جریان جنگ داخلی، اردوان بسیاری از خاندان‌های بزرگ را به جرم حمایت از بلاش مجازات کرده بود و همین خاندان‌ها اکنون آماده‌ی انتقام بودند. این نارضایتی گسترده، به اردشیر امکان داد تا دو ارتشی را که اردوان فرستاده بود، به آسانی شکست دهد.

پس از این پیروزی، اردشیر اردوان را به نبردی رودررو در میدان جنگی که خود انتخاب کرده بود فراخواند. موقعیت اردوان چنان شکننده بود که راهی جز پذیرش این دعوت نداشت. شورای اشراف پارت نیز خواهان چیزی کمتر از کناره‌گیری کامل او و انتقال قدرت به اردشیر نبود.

سرانجام، نبرد هرمزدگان در ۲۸ آوریل سال ۲۲۴ میلادی روی داد و اردشیر در آن به پیروز رسید. در همان میدان، او رسماً شاهنشاه (شاهِ شاهان) نام گرفت.



اردشیر موقعیت خود را تثبیت می‌کند

روایت‌ها درباره‌ی این که اردشیر پس از شکست اردوان چگونه قدرت خود را گسترش داد، یک‌دست نیستند، اما اغلب آن‌ها بر یک نکته هم‌رایی دارند: اردشیر از همه‌ی بزرگان محلی، شاهان خُرد و ساتراپ‌ها خواست تا فرمان‌برداری خود را اعلام کنند. بیشتر آنان پذیرفتند، اما مسیر لشکرکشی‌های بعدی نشان می‌دهد که او ناچار بود با چند فرمانروای مهم پارت نیز بجنگد. با این حال، اردشیر پس از هر پیروزی با تدبیری هوشمندانه رفتار می‌کرد: با نشان دادن بخشش، امتیازات و زمین‌های آن‌ها را بازمی‌گرداند و به این ترتیب، وفاداری‌شان را برای آینده تضمین می‌کرد. به بیان دیگر، او به‌خوبی می‌دانست چه زمانی باید قدرت نشان دهد و چه زمانی امتیاز بدهد.

منابع تاریخی گزارش می‌دهند که اردشیر نخست به سوی مناطق غربی رفت و با نیروی نظامی آن‌ها را مطیع ساخت. تنها سرزمینی که موفق به فتح آن نشد، ارمنستان بود. پادشاه این سرزمین، خسروی بزرگ، حتی برای مدتی تیسفون - پایتخت اشکانیان - را تصرف کرد، اما تا سال ۲۲۷ میلادی آن را از دست داد و کنترلش به اردشیر بازگشت.

در جریان این لشکرکشی‌ها، اردشیر با شاهان آدیابن، کرکوک و نیز شاه‌بابا، فرمانروای مردمان آرامی‌زبان سرزمینی که فعلاً عراق نام دارد، متحد شد. احتمال دارد این اتحاد نیز باعث توهین اردوان به رگه‌ی گردی اردشیر باشد زیرا [بر پایه‌ی نوشته‌های طبری، بلعمی، میرخواند، فردوسی، کارنامه‌ی اردشیر پابگان، آگاتیاس، موسی خورنی، و رویدادنامه‌ی آربلا] شاهان منطقه‌ی کوهستانی کردستان پشت‌وپناهِ اردشیر بودند.

واکنش مردمان محلی گوناگون به سلطه‌ی تازه‌ی اردشیر یک‌دست نبود. برخی از اعراب مسیحی قبیله‌ی قُضاعه از این تغییر ناراضی بودند، به روم گریختند و به دیگر اعضای قبیله‌شان در سوریه‌ی رومی پیوستند؛ زیرا در آن زمان، مسیحیان هنوز در قلمرو روم تحت آزار نبودند. با این حال، این تنها یک سوی ماجرا بود. اردشیر برای آسان کردنِ چیرگی‌اش بر قلمروهای نو، سیاستِ مدارای دینی در پیش گرفت که در آن دوره اقدامی محتاطانه و هوشمندانه به‌شمار می‌رفت.

در ادامه، طی سال‌های حدود ۲۲۶ تا ۲۲۷ میلادی، اردشیر مناطق شرقی را نیز به فرمان‌فرمایی خویش درآورد و در حدود سال ۲۲۸، بحرین را به قلمروش افزود. بدین‌سان، تا آن سال تمامی سرزمین‌هایی که پیش‌تر زیر سلطه‌ی اشکانیان بودند، به فرمان او درآمدند. این پیروزی دو مزیت اساسی به همراه

داشت: نخست، دسترسی کامل به شبکه‌ی بازرگانی منطقه؛ دوم، کنترل بر منابع انسانی لازم برای جنگ‌های آینده. تنها مانع جدی باقی‌مانده، ارمنستان و خسروی اشکانی بود.

با نگاهی به مسیر پیشرفت اردشیر، می‌توان ابزارهای اصلی او برای تثبیت قدرت را چنین خلاصه کرد:

۱. ۲۱۱ تا ۲۱۳ میلادی - شکل‌گیری هسته‌ای از نیروهای وفادار شامل:

- سربازانی که در میدان نبرد در کنار او جنگیده بودند،
- دین‌یاران زرتشتی وفادار به خاندانش،
- ایرانیان فارس که حامی او در برابر اشکانیان بودند،
- و بازرگانانی که از طریق آن‌ها به ناوگان دریایی نیز دست یافت.

۲. ۲۱۳ تا ۲۲۴/۲۲۳ میلادی - بهره‌گیری از جنگ داخلی میان بلاش و اردوان. در حالی که اردوان حتی از دفاع از آتشکده‌های زرتشتی ناتوان بود، اردشیر توانست پایگاهی امن برای آغاز شاهنشاهی خود ایجاد کند.

۳. سال‌های آغاز شاهنشاهی، ۲۲۴-۲۲۸ میلادی - استفاده از نارضایتی عمومی نسبت به اردوان. درباریان ایرانی/پارتی^۱، بازرگانان، مغان زرتشتی و مردم عادی، همگی از سیاست‌های سخت‌گیرانه و سرکوب‌گرانه‌ی اردوان به‌ویژه علیه خاندان‌های وفادار به بلاش خسته شده بودند. اردشیر با درهم شکستن مقاومت‌ها و بازگرداندن امتیازاتی که پیش‌تر از هفت خاندان بزرگ پارتی سلب شده بود، حمایت آنان را به دست آورد. این امتیازات ریشه در سنتی دیرینه داشت که به زمان داریوش بزرگ بازمی‌گشت؛ زمانی که مناصب کلیدی میان هفت دودمان وفادار بخش می‌شد. در همین دوره، اردشیر می‌کوشید همه‌ی سرزمین‌هایی را که پیش‌تر زیر فرمان اشکانیان یا متحدان‌شان بود، یکپارچه سازد؛ با این تفاوت که هدف نهایی او تنها احیای قلمروی اشکانی نبود، بلکه چشم به سرزمین‌هایی داشت که روزگاری در اختیار هخامنشیان قرار داشتند.

۴. حفظ کنترل قلمروی گسترده‌ی تحت چیرگی - ایجاد یک دستگاه سازمان‌یافته‌ی اطلاعاتی متکی بر شبکه‌ای از دین‌یاران زرتشتی یا افرادی که به‌طور کامل تحت آموزش آنان قرار گرفته بودند. در کنار این، اردشیر جامعه را به‌طور نظام‌مند زیر نفوذ آموزه‌های دینی برد، افسانه‌ها و روایت‌های تاریخی را مطابق نیازهای سیاسی خود بازنویسی کرد و آن‌ها را به‌عنوان تاریخ رسمی ساسانیان تثبیت نمود. با گسترش شکل خاصی از آیین زرتشتی مورد تأیید او، ساختاری اجتماعی بر پایه‌ی کنترل سخت‌گیرانه و طبقه‌بندی دقیق شکل گرفت. جامعه به چهار یا پنج طبقه‌ی اصلی تقسیم شد: دین‌یاران، جنگاوران، دیوان‌سالاران یا دیبران، و عامه‌ی مردم، همگی زیر نظارت مستقیم مغان و ساختار دینی سازمان‌یافته.

شایان توجه آن‌که بالاترین مقام دینی آن روزگار، کردیر، در سنگ‌نوشته‌هایش تنها از زبان پهلوی میانه - زبان رسمی منطقه‌ی پارس - استفاده کرده است؛ نکته‌ای که نشان می‌دهد زرتشتی‌گری رایج در این دوره برگرفته از آیین رایج در پارس بود. این امر اهمیت «ایرانی‌گرایی» را در آغاز قدرت‌گیری اردشیر برجسته می‌سازد.

در همین راستا، به‌نظر می‌رسد اردشیر میان «ایرانیان» و «غیرایرانیان» تمایزی روشن قائل می‌شد، چنان‌که در کاربرد مفاهیم ایران و انیران^۲ آشکار است. این تفکیک نه‌تنها سیاسی، بلکه فرهنگی و ایدئولوژیک بود و نقش مهمی در شکل‌گیری هویت شاهنشاهی ساسانی ایفا کرد.

^۱ Parthian/Persian

^۲ Ērān and Anērān



اردشیر یکم، هخامنشی نو

تهاجم به قلمروی رومی (۳۳۰ - ۲۲۹ میلادی)

پس از تثبیت قدرت در ایران، اردشیر در حدود سال‌های ۲۲۹ تا ۲۳۰ میلادی تصمیم گرفت گام بعدی را بردارد: یورش به سرزمین‌های تحت سلطه‌ی روم. بنا بر منابع رومی، او خود را وارث قانونی هخامنشیان و مالک مشروع سرزمین‌های آنان می‌دانست، ادعایی که مبنای حمله‌اش را شکل می‌داد.

او گرچه هنوز موفق به تسخیر کامل ارمنستان نشده بود، اما زمان‌بندی حمله‌اش بسیار هوشمندانه بود. ارتش روم در شرق گرفتار شورش‌های داخلی شده و ثبات خود را از دست داده بود. افزون بر این، جوامع کوچک زرتشتی در قلمروی روم - در سوریه، آسیای کوچک و کاپادوکیه - حضور داشتند و به احتمال زیاد، اردشیر با آن‌ها در ارتباط بود.

این عوامل به او کمک کرد تا در آغاز حمله، ابتکار عمل را به دست گیرد: بخش‌هایی از بین‌النهرین و کاپادوکیه را غارت کرد و تا مرزهای سوریه پیش رفت. با این حال، این پیروزی‌ها پایدار نبود و اردشیر در سال ۲۳۰ میلادی ناچار به عقب‌نشینی از خاک روم شد.

به نظر می‌رسد که تبلیغات دینی و تاریخی اردشیر، بر پایه‌ی میراث زرتشتی و هخامنشی، قطعاً موثر بودند، اما این تأثیر تعیین‌کننده نبود زیرا شمار زرتشتیان در قلمروی روم برای تغییر نتیجه‌ی جنگ کافی نبود، جنگی که در آن ارتش ایرانیان نتوانست پیروزی قطعی علیه روم به دست آورد. شکل‌نگرفتن هرگونه خیزش مردمی در روم شرقی علیه حکومت روم نشان می‌دهد که ساکنان آن مناطق حتی با وجود تبلیغات اردشیر، تمایلی به پذیرش چیرگی یک فرمانروایی دین‌سالارانه‌ی زرتشتی / ایرانی نداشتند؛ به‌ویژه پس از بیش از دو قرن زندگی زیر حاکمیتی نرم‌تر چون امپراتوری روم. در واقع، تبلیغات اردشیر همان‌قدر برای مردم شرق روم بی‌اثر بود که تبلیغات عثمانی برای اعراب در دوران جدید بی‌اثر ماند.



پاتک رومیان (۲۳۱-۲۳۲ میلادی)

پاسخ امپراتوری روم، تدارک یک یورش گسترده به خاک ایران بود. اما ضعف در طراحی عملیات و ناهماهنگی میان سه ارتش مستقل، فرصتی به اردشیر داد تا بتواند با هر یک از آن‌ها به‌طور جداگانه روبه‌رو شود.

اردشیر در این نبرد تلاش کرد از میراث هخامنشیان الهام گیرد. او ارتشی تدارک دید که در آن ارابه‌های داس‌دار جنگی و فیل‌های زره‌پوش به کار گرفته شده بودند. با این حال، جنگ بدون پیروزی قاطع برای هیچ‌یک از دو طرف پایان یافت.

نکته‌ی مهم این بود که ناکارآمدی ارابه‌های داس‌دار، موجب شد این تجهیزات برای همیشه کنار گذاشته شوند. این تجربه نشان داد که صرف وابستگی تاریخی یا حس نوستالژی، نمی‌تواند دلیل موجهی برای استفاده از تاکتیک‌ها و تجهیزات منسوخ دوران شکوهمند هخامنشی باشد. گذشته‌ی باشکوه، به‌تنهایی تضمینی برای پیروزی در میدان جنگ نبود.



سال‌های پایانی بنیان‌گذار فرمان‌فرمایی ساسانی

تا حدود سال‌های ۲۳۹-۲۴۰ میلادی، میان امپراتوری‌های روم و شاهنشاهی ایران آرامشی نسبی برقرار بود. اما در همین زمان، ایرانیان بار دیگر به قلمروی روم یورش بردند و پیش از پایان سال ۲۴۰، شهرهای نصیبین، شنگال [سنجار] و هترا را تصرف کردند. در همین دوره، اردشیر پسرش شاپور را به‌عنوان شاهنشاه برگزید تا خود واپسین سال‌های عمر را صرف آمادگی برای مرگ کند؛ رویدادی که در حدود سال ۲۴۱ یا ۲۴۲ میلادی رخ داد. ادامه جنگ در سال‌های ۲۴۰ تا ۲۴۱/۲۴۲ میلادی به فرماندهی شاپور یکم پی گرفته شد.



شاپور یکم، فرمانروای سپاهیان (۲۴۰-۲۴۲/۲۷۱ میلادی)

آغاز فرمان‌فرمایی شاپور یکم (۲۴۱-۲/۲۴۸ میلادی)

پس از مرگ اردشیر، نخستین اقدام شاپور جلب پشتیبانی بزرگان کشور بود. جز پیروز کارن در شرق، دیگر بزرگان وفاداری خود را اعلام کردند. نافرمانی پیروز چندان غافلگیرکننده نبود؛ چراکه دودمان کارن پیش‌تر در کنار اردوان و سپس خسرو بزرگ ایستاده بودند. این بار نیز به‌احتمال زیاد، کارنیان [یا قازنون‌دیان] با ارمنیان و رومیان متحد شدند - رومیانی که به ظاهر تحت فرمان گوردیان سوم به ایران حمله برده بودند.

تا زمانی که ارتش روم زیر فرمان تیمسیتوس، فرمانده گارد سلطنتی (۲۴۲-۲۴۳ میلادی)، بود، پیروزی‌هایی به دست آمد؛ اما هنگامی که گوردیان جوان شخصاً فرماندهی را بر عهده گرفت، کارزار روم با شکست کامل روبه‌رو شد. گوردیان در شرایطی مبهم درگذشت و فیلیپ عرب به جای او نشست و با شاپور پیمان صلحی بست. این پیمان فرصتی به شاپور داد تا پیروز را از میدان خارج کند، اما فیلیپ به تعهدات خود پایبند نماند و همچنان از ارمنیان حمایت کرد. شاپور نتوانست با جنگ مستقیم پیروز را شکست دهد، اما با عملیات پنهانی و مسموم کردن او توسط یک مأمور ویژه ایرانی، کار را به سود خود پایان داد. پس از این پیروزی، ایرانیان سرزمین‌های تازه‌ای را در شرق به قلمرو خود افزودند.



جنگ‌های شاپور یکم و نقش مانویت از ۲۴۹ تا حدود ۲/۲۷۱ میلادی

پس از آرام کردن شرق، شاپور به‌سبب نقض پیمان صلح از سوی رومیان، تصمیم گرفت آنان را مجازات کند. بین سال‌های ۲۴۹ تا حدود ۲۵۶ میلادی، او مجموعه‌ای از شکست‌های سنگین بر روم وارد آورد که گزارش آن‌ها در کتیبه معروف شاپور (ŠKZ) ثبت شده است. ضدحمله روم به فرماندهی والرین این پیشروی‌ها را موقتاً متوقف کرد، اما در سال ۲۵۹ یا ۲۶۰، شاپور توانست والرین را شکست دهد و امپراتور روم را زنده به اسارت بگیرد.

در دهه ۲۵۰ میلادی، شاپور همچنین خسروی بزرگ را ترور کرد و ارمنستان، آلبانیای قفقاز و ایبریا را به قلمرو ساسانیان افزود. بنا بر روایت Historia Augusta، پس از اسارت والرین، ارمنیان و باختریان بار دیگر تغییر جبهه دادند، نشانه‌ای از پایداری سرسخت ارمنیان، خاندان کارن [سپس‌تر تعریف شده به صورت «قازن»] و کوشانیان در برابر اقتدار ساسانی. شاپور نیز بی‌درنگ بهای این بی‌وفایی را ستاند. با این حال، ضدحمله رومیان به فرماندهی بالیستا و اودناتوس پالمیری در سال ۲۶۰ ورق را برگرداند؛ تا آن‌جا که اودناتوس توانست دو بار تا تیسفون پیشروی کند، پیش از آن‌که در سال ۲۶۷ ترور شود.

حضور مانی در لشکرکشی‌های غربی شاپور نشان می‌دهد که شاهنشاه از پیام دینی جهان‌روای مانی به‌عنوان ابزاری سیاسی برای تضعیف روحیه دشمن بهره می‌برد. اتهام رومیان مبنی بر «ستون پنجم» بودن مانویان، بهترین شاهد این رویکرد است. شاپور در جریان جنگ‌ها حرمت پرستشگاه‌ها و اماکن

مقدس را نگاه می‌داشت؛ رویکردی که، همراه با آموزه‌های جهان‌شمول مانی، زمینه جذب مردم به جامعه دینی تحت رهبری او - و نهایتاً زیر اقتدار شاهنشاه - را فراهم می‌کرد.

در همین حال، شاپور دو مأموریت مهم به کرتیر، موید بزرگ، سپرد: نخست، پشتیبانی از زرتشتیان در سرزمین‌های فتح‌شده؛ دوم، یکپارچه‌سازی نهادهای زرتشتی محلی با ساختار رسمی دین ساسانی. به نظر می‌رسد هدف شاپور از این اقدامات، ایجاد وحدت میان مردمان ایرانی و غیرایرانی با تکیه بر پیام جهانی مانی بوده است؛ زیرا دین زرتشتی رایج در پارس نتوانسته بود چنین پیوندی را در غرب و حتی شرق ایجاد کند، چنان‌که خود مانی چندین بار برای تبلیغ به شرق سفر کرد. از این رو، شاپور احتمالاً میان تعالیم مانی و آیین زرتشتی تعارضی نمی‌دید.

این‌که اودناتوس در حدود سال‌های ۲۶۶-۲۶۷ تنها با ساتراپ‌ها روبه‌رو شد، نشان می‌دهد که شاپور، همانند جانشینش هرمزد، در شرق با مشکلاتی جدی دست‌به‌گریبان بوده است. به نظر می‌رسد تلاش‌های مشترک شاپور و مانی برای آرام کردن شرق بی‌ثمر مانده و شاید حتی بر پیچیدگی اوضاع افزوده باشد؛ تا جایی که مانی از چشم شاه افتاد. بنابراین، به احتمال فراوان، واپسین سال‌های حکومت شاپور عمدتاً صرف رسیدگی به بحران‌های نواحی شرقی شد.



جانشینان شاپور (۲۷۱/۲ تا ۲۹۳ میلادی) و قدرت‌گیری کرتیر

پس از مرگ شاپور، پسرش هرمزد یکم یا هرمزد «دلاور [نیو، یل، گرد]» (حدود ۲۷۰/۲۷۱ تا ۳/۲۷۲ میلادی) بر تخت نشست. از دوره کوتاه فرمانروایی او اطلاعات اندکی در دست است؛ جز آن‌که کارزاری موفق علیه هپتالیان یا سغدیان انجام داد. گفته می‌شود او به مانی و به زرتشتیان به یک اندازه احترام می‌گذاشت و حتی برخی مورخان بر این باورند که پیرو مانی بوده و پس از افت جایگاه او در سال‌های پایانی سلطنت شاپور، دوباره اعتبارش را بازگردانده بود. با این حال، این دیدگاه همگانی و رایج نیست، زیرا هرمزد جایگاه کرتیر، موید بزرگ، را چنان ارتقا داد که او توانست در تعیین جانشین شاه نیز نقش داشته باشد. حتی دینوری مورخ روایت کرده است که مانی به فرمان هرمزد کشته شد.

با بهرام یکم (۲۷۲ تا ۳/۲۷۵ میلادی) و بهرام دوم (۶/۲۷۵ تا ۲۹۳ میلادی)، نفوذ کرتیر به اوج رسید. در زمان بهرام دوم، تصویر او در نقش برجسته‌های شاهانه نقر شد و منصب سرپرستی آتش سپنتای «آناهیدساردشیر» در استخر و پرستش ایزدبانو آناهیت - که پیش‌تر تنها در اختیار خاندان ساسانی بود - به کرتیر سپرده شد. طبیعی بود که او در این جایگاه، فرمان اعدام مانی را صادر کند و پیروانش را سرکوب نماید. کرتیر همچنین آزار و تعقیب همه آیین‌هایی را آغاز کرد که آموزه‌هایشان با تفسیر «پارسی» او از زرتشتی‌گری همخوانی نداشتند و این تفسیر پارسی خاص خودش را به تنها دین رسمی و مقبول و راست‌کیش بدل ساخت.

قدرت‌گرفتن کرتیر و سقوط جایگاه مانی، تنها علل دینی نداشت و ریشه در شرایط نظامی نیز داشت. از حدود ۲۷۲ تا ۲۸۲ میلادی، شاهان ساسانی در شرق درگیر جنگ بودند و همزمان از غرب با تهدید رومیان روبه‌رو می‌شدند. در این میان، تیرداد بزرگ توانست در حدود ۲۷۷ میلادی جایگاه خود را در ارمنستان تثبیت کند. به گمان می‌رسد بهرام یکم و دوم برای جلب پشتیبانی کامل نیروهای نظامی پارس و کلیسای زرتشتی، تمام پشتوانه خود را به کرتیر دادند؛ در حالی که دشمنان شرقی‌شان جویای حمایت مانویان بودند.



تحکیم دوباره‌ی دیدگاه اردشیر درباره ایران (۲۹۳ میلادی)

با روی کار آمدن نرسه (۲۹۳-۳۰۲ میلادی)، اوضاع دگرگون شد. نرسه جانشینی بهرام سوم را پس از مرگ بهرام دوم نپذیرفت. خوشبختانه کتیبه پایکولی، که به دستور نرسه نگاشته شد، رویدادهای اصلی این انتقال قدرت را شرح می‌دهد. هنگام مرگ بهرام دوم، پسرش بهرام سوم در سکستان بود و نرسه در

ارمنستان. هرچند بهرام سوم مطابق وصیت پدر به تخت نشست، این اقدام بدون مشورت با شاهزادگان، بزرگان، اشراف، ایرانیان و پارتیان انجام شد و خشم اینان را برانگیخت. جالب آن که نام دین‌یاران در میان معترضان دیده نمی‌شود، نشانه‌ای که حاکی از حمایت دین‌یاران از بهرام سوم است، در حالی که پشتیبانان نرسه عمدتاً از میان اشراف و خاندان‌های بزرگ فنودالی برمی‌خاستند.

سرن حامی نرسه از او خواستند از ارمنستان به ایران‌شهر بیاید و تاج‌گذاری کند. نرسه با نیروی شخصی خود، سپاه ارمنستان، سپاه گیلان و لشکریان خاندان‌های نامدار سورن، وراز و اندیگان^۱ پشتیبانی می‌شد. در مقابل، بهرام سوم بر ارتش سکستان، ارتش میسان^۲، نیروهای خاندان کارن و سپاه شاهزاده پیروز تکیه داشت. بدین ترتیب، جز خاندان کارن، تقریباً همه دشمنان پیشین اردشیر یکم این بار پشت نوه‌اش نرسه ایستاده بودند، در برابر نیروهای پارس که اکنون با کمک سکستان، دودمان کارن، میسان و پیروز تقویت شده بودند.

نرسه برای تضعیف موقعیت بهرام، دو راهبرد اصلی برگزید: نخست، وعده بخشش به هر کس که از بهرام جدا شود؛ دوم، اعلام اینکه فرمانروایی‌اش به نام هرمزد، همه ایزدان و بانو آناهید است، و بازپس‌گیری عنوان سرپرست آتشکده استخر از روحانیان. این سیاست‌ها نتیجه داد: شهرهای میان‌رودان که از حکومت خشک‌اندیشانه کرتیر بیزار بودند، همراه با بسیاری از بزرگان، به نرسه پیوستند. حتی خود کرتیر که خطر را احساس کرده و از برتری نظامی نرسه آگاه بود، به او گرایش یافت.

بهرام برای حفظ اتحاد پیروانش به برگزاری آیین‌های دینی متوسل شد، اما نتیجه‌ای نگرفت. سربازانش پراکنده شدند و او به اسارت درآمد. این رویداد نشان داد که میراث اردشیر بنیان‌گذار نیرومندتر از نفوذ روحانیت زرتشتی است، هرچند قدرت شاهنشاه همواره بر دو پایه دین و نیروی نظامی استوار بود، اما در نهایت این نیروی نظامی بود که سرنوشت را رقم می‌زد.



ملت ایران و ساخت شاهنشاهی در سده سوم میلادی

کوتاه اینکه، اردشیر فرمان‌فرمایی نوپای خود را بر سه پایه استوار کرد: ملی‌گرایی ایرانی و دین ایرانی در فارس، نیروی نظامی وفاداری که گرد آورده بود، و آشوب و جنگ داخلی میان اشکانیان. او با بهره‌گیری از این شرایط، زمانی که شاهان اشکانی سرگرم نبرد با یکدیگر بودند، پایگاهی امن و مستحکم برای خود ساخت و سپس با استفاده از شکاف‌های میان اشراف اشکانی، آنان را سرنگون کرد. مهار این اشراف با ترکیبی از قدرت نظامی، سیاست مدارا و مهار دینی انجام گرفت. بازخوانی و تفسیر دوباره آیین زرتشتی و میراث هخامنشی برای اهداف سیاسی و دینی اردشیر، بخشی از همین روند بود. با این حال، تلاش او برای گسترش این میراث به خارج از ایران‌شهر چندان موثر واقع نشد خصوصاً به دلیل اینکه نیروهای نظامی در دستیابی به اهداف تعیین‌شده به پیروزی کامل دست نیافتند.

شاپور یکم، پسر اردشیر، مسیر تازه‌ای برگزید و کوشید ایرانیان و غیرایرانیان را در سایه‌سار آیین مانوی متحد کند. اما بحران‌های سپسین در سرزمین‌های شرقی در سال‌های پایانی فرمان‌فرمایی‌اش باعث شد نسخه پارسی زرتشتی‌گری (تحت تفسیر کرتیر) بار دیگر قدرت گیرد و جانشینان او به‌طور کامل به حمایت کرتیر وابسته شوند. این پادشاهان و کرتیر، اما، در بهره‌گیری از نفوذ خود دچار افراط شدند و همین امر زمینه احیای اندیشه اصلی اردشیر - یعنی توازن میان شاهنشاهی و دین - را فراهم کرد. در دوره نرسه، بار دیگر تک‌سالای و نیروهای نظامی به کانون قدرت بازگشتند. اردشیر احتمالاً این توازن قوا میان این دو نیرو را شرط حفظ اقتدار می‌دانست، دو نیرویی که در آنها نیروهای نظامی تحت نظر اشراف و موبدان در رقابتی دائمی با یکدیگر بودند؛

^۱ Sūrēn, Wārāz, and Andēgān

^۲ Mesene

با این حال، این ایده وقتی این دو گروه به تفاهم رسیدند در عمل جواب نداد. و این نمونه در سال ۳۰۹/۳۱۰ میلادی دیده شد، زمانی که بزرگان و موبدان، هرمزد دوم (۳۰۲-۳۰۹/۳۱۰) را کشتند و پسر هنوز زاده نشده‌اش، شاپور دوم، را بر تخت نشاندند.

از آن پس، تاریخ ساسانیان همواره صحنه کشمکش قدرت میان شاه، اشراف و موبدان بود. قدرت‌گیری نسخه خلوص‌گرا یا پاک‌دینانه‌ی زرتشتی‌گری در این دوره، واکنش متقابل روم را برانگیخت؛ نخست با احیای آیین پاگان یا کافرکیشی متعصبانه در دوره دسیوس، والرین و دیوکلتيان، و سپس با ظهور شکل مشابهی از مسیحیت متعصب در سده چهارم میلادی. همان‌گونه که وحدت مورد نظر در زرتشتی‌گری، همسایگان را به واکنشی مشابه واداشت، در دوران معاصر نیز نمونه‌ای مشابه دیده می‌شود: پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، قدرت‌گیری شیعیان و اشغال افغانستان به‌دست شوروی بی‌خدا، زمینه را برای خیزش جریان‌های افراطی سنی فراهم ساخت. تاریخ نشان می‌دهد که هر خیزش ایدئولوژیک یا دینی، دیر یا زود، واکنشی متقابل برمی‌انگیزد.



درس‌هایی برای دوران جدید؟

این روایت نشان می‌دهد که برای ساختن یک ملت، پیش از هر چیز باید شرایط آن فراهم باشد. به دیگر سخن، لازم است بحرانی رخ داده باشد که جایگاه حاکمان پیشین را تضعیف کرده باشد. افزون بر این، باید یک پایه ایدئولوژیک یا دینی یافت - که شامل انواع اسطوره‌پردازی‌ها نیز هست - و باید سپس این پایه را در یک کارزار نظامی به کار گرفت تا هسته اصلی هواداران یکپارچه شوند. همچنین، وجود نیروهای مسلح نیرومند و دستگاه اطلاعاتی وفادار برای کنترل مناطق تازه فتح‌شده ضروری است. تجربه ساسانیان نشان می‌دهد که ایدئولوژی یا دینی که در اتحاد هسته اصلی قلمرو کارآمد است، در شرایطی که ارتش توان تصرف سرزمین‌های تازه را ندارد، احتمالاً در الحاق آن مناطق چندان مؤثر نخواهد بود.

این تحلیل همچنین روشن می‌کند که تقویت جایگاه دین‌یاران یا روحانیت و دین می‌تواند همچون تیغی دولبه عمل کند. در مراحل نخست، چنین اتحادی می‌تواند مردم را پشت سر رهبر گرد آورد، اما پس از مرگ بنیان‌گذار و جانشین بلافصلش، خطر آشکار وجود دارد که روحانیت بتواند قدرت را از دست فرمان‌فرما به در آورد. این واقعیت همچنین نشان می‌دهد که دموکراسی لیبرال مدرن، به‌عنوان یک شکل حکومت، برای مقابله با سامانه‌ی روحانیت سازمان‌یافته و قدرتمند - همانند آنچه در امپراتوری ساسانی وجود داشت - بسیار شکننده است؛ چرا که حتی شاهان ساسانی، با وجود داشتن ارتش‌های شخصی قدرتمند، زمانی که روحانیت توانست وفاداری دیگر نیروهای نظامی تحت فرمان اشراف را متزلزل سازد، با بحران روبه‌رو شدند.

نتیجه روشن این بحث آن است که اگر کسی بخواهد در سرزمینی که دین نفوذ چشمگیری بر مردم دارد، ملتی تازه بنا کند، باید نخست جایگاه آن دین را تضعیف کند و سپس با تکیه بر یک دین یا ایدئولوژی تازه، نیروهای مسلح را پشت سر شخص بنیان‌گذار گرد آورد. در دوران معاصر، نمونه این رویکرد را می‌توان در جنبش‌های سوسیالیستی عرب دید که در اوج قدرت خود توانستند نفوذ روحانیون را موقتاً سرکوب کنند. اما پس از آن‌که سوسیالیسم و کمونیسم جذابیت خود را از دست دادند و اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ فروپاشید، بیشتر این دولت‌های سوسیالیستی آشکار ساختند که در برابر افراط‌گرایان مذهبی - به‌ویژه زمانی که از پشتیبانی قدرت‌های خارجی برخوردار بودند - به‌شدت آسیب‌پذیرند.

امروزه، دولت‌های سکولار عرب تنها با کمک خارجی قادر به ادامه حیات‌اند، و این جای شگفتی ندارد؛ زیرا حکومت سکولار نمی‌تواند با دینی که از پیروانش اطاعت بی‌چون‌وچرا می‌طلبد، همزیستی کند. چنین حکومتی ناگزیر است برای بقا از زور - و گاه از خشونت عریان نظامی - علیه افراط‌گرایان مذهبی بهره گیرد، اما این استفاده از زور ناگزیر با نقض حقوق بشر همراه می‌شود. این همان تقابل دیرینه «نیروی نظامی در برابر روحانیت» است که در ایران باستان نیز وجود داشت.

اگر به جد الگوی ملت‌سازی ساسانیان مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گرفت، این واقعیت‌ها بر همگان آشکار می‌بود. بررسی و تحلیل مسائل تاریخی همچنان اهمیت دارد، و در صورتی که نتایج چنین پژوهش‌هایی به‌درستی به کار بسته شوند، می‌توان از تکرار اشتباهات بزرگی که قدرت‌های غربی در خاورمیانه طی ۳۰ سال گذشته مرتکب شده‌اند، پیشگیری کرد.

◦◦

منابع کهن:

- Agathangelos, *History of the Armenians*, tr. R.W. Thomson, New York, 1976.
Agathias, *Historiae*, tr. J.D. Frendo, Berlin–New York, 1975.
Back, M. (1978), *Die sassanidischen Staatsinschriften. Studien zur Orthographie und Phonologie des Mittelpersischen der Inschriften zusammen mit einem etymologischen Index des mittelpersischen Wortgutes und einem Textcorpus der behandelten Inschriften*, Leiden.
Chronique de Abou Djafar-Mo'hammed-Ben-Djarir-Ben-Yezid Tabari, Vol. 2: Traduite Sur La Version Persane d'Abou-'ali Mo'hammed Bel'ami, tr. H. Zotenberg, Paris, 1869.
Die Chronik von Arbela, ed. P. Kawerau, Louvain, 1985.
Dīnavarī, English online translation by Michael Richard Jackson Bonner – <http://www.mrjb.ca/current-projects/abu-hanifah-ahmad-ibn-dawud-al-dinawari>
Ferdowsī, *Shahnameh*, tr. D. Davis, New York, 2006.
Humbach, H., Skjærvø, P.O. (1983), *The Sassanian Inscription of Paikuli and Part 3.1. Restored text and translation*, Wiesbaden.
Kār-nāmag ī Ardašīr ī Pābagān in Grignaschi, M., *Quelques specimens de la littérature sassanide conservés dans les bibliothèques d'Istanbul*, "Journal Asiatique" 254, 1966.
Le livre de l'avertissement et de la revision [par] Maçoudi, tr. B.C. de Vaux, Paris, 1897.
Mémoires sur diverses antiquités de la Perse et sur les médailles des rois de la dynastie des Sassanides: Suivis de l'histoire de cette dynastie, traduite du persan de Mirkhond, tr. A.I.S. de Sacy, Paris, 1713.
Movsēs Xorenac'i, *History of the Armenians*, tr. R.W. Thomson, Cambridge, Mass., 1978.
Tha'ālibī, *Histoire des rois des Perses*, tr. H. Zotenberg, Paris, 1900.
The Book of Government or Rules for Kings: The Siyar al Muluk or Siyasat-nama of Nizam al-Mulk, tr. H. Darke, New Haven, 1960.
The History of al-Ṭabarī, vol. 5: *The Sāsānids, the Byzantines, the Lakmids, and Yemen*, tr. C.E. Bosworth, Albany, New York, 1999.
The Letter of Tansar, tr. M. Boyce, Rome, 1968; Darmesteter, M., *Lettre de Tansar à Jasnafroi de Tabaristan*, "Journal Asiatique", 1894.
The Scriptores Historiae Augustae, tr. D. Magie, London–Cambridge, Mass., 1921–1932.
Theophylact Simocatta, *Historiae*, ed. C. de Boor, rev. P. Wirth, Stuttgart, 1962.
Zonaras, *Epitome Historiarum*, vol. 3, ed. L. Dindorf, Leipzig, 1870.

نوشته‌های معاصر:

- Bosworth, C.E. (1988), *Barīd*, in: *Encyclopædia Iranica* III.8, E. Yarshater (ed.), New York, 797–798.
Daryaee, T. (2008), *Kingship in Early Sasanian Iran*, in: *The Sasanian Era*, V.S. Curtis, S. Stewart (eds.), London–New York, 66–67.
Daryaee, T. (2010), *Sasanian Persia. The Rise and Fall of an Empire*, London–New York.
Dodgeon, M.H., Lieu, S.N.C. (1991), *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars. A Documentary History (AD 226–363)*, London–New York.
Edwell, P.M. (2008), *Between Rome and Persia. The Middle Euphrates, Mesopotamia and Palmyra under Roman Control*, London–New York.
Frye, R.N. (1983), *The Political History of Iran under the Sasanians*, in *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3.1, E. Yarshater (ed.), Cambridge, 116–180.
Ghirshman, R. (1978), *Iran*, Harmondsworth.
Hobsbawn, E. (1994), *Nationalismi*, Jyväskylä; translated into Finnish from *Nations and Nationalism Since*

۱۹۹۲, Cambridge, ۱۹۹۲.

Huff, D. (2008), *Formation and Ideology of the Sasanian State in the Context of Archaeological Evidence*, in: *The Sasanian Era*, V.S. Curtis, S. Stewart (eds.), London–New York, 31–54.

Kreyenbroek, P.G. (2008), *How Pious Was Shapur I?*, in: *The Sasanian Era*, V.S. Curtis, S. Stewart (eds.), London–New York, 8–9.

Maksymiuk, K. (2015), *Geography of Roman–Iranian Wars. Military Operations of Rome and Sasanian Iran*, Siedlce.

Pourshariati, P. (2008), *Decline and Fall of the Sasanian Empire. The Sasanian–Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, London–New York.

Shahbazi, S. (2001), *Early Sasanians' Claim to Achaemenid Heritage*, "Nāma-ye Irān-e Bāstān" 1.1, 61–73.

Shahbazi, S. (2002), *Haftwād*, in: *Encyclopædia Iranica* XI.5, E. Yarshater (ed.), New York, 534–536.

Sundermann, W. (2009), *Mani*, in: *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at:

<http://www.iranicaonline.org/articles/mani-founder-manicheism> (accessed on 20 September 2016).

Syvänne, I. (2015a), *Military History of Late Rome*, vol. 1, Barnsley.

Syvänne, I. (2015b), *The Reign of Bahrām V Gur: The Revitalization of the Empire through Mounted Archery*, "Historia I Świat" 4, 71–102.

Syvänne, I. (2016), *The Eyes and Ears: The Sasanian and Roman Spies AD 224–450*, "Historia I Świat" 6, 107–۱۳۱.

Syvänne, I. (2017), *Caracalla: A Military Biography*, Barnsley.

Syvänne, I. (2018), *Military History of Late Rome*, vol. 2, Barnsley.



Source: Ilkka SYVÄNNE, 'Nation and Empire Building the Iranian Way: The Case of the Sasanian Empire in the 3rd Century', *HISTORIA I ŚWIAT*, nr 7 (2018); ISSN 2299 – 2464.



تصویر: سکه‌ی سیمین ساسانی، با نقش اردشیر یکم،
بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانی (فرمانفرمایی ۲۲۴–۲۴۱ م.)
در یک سو، و نقش آتش فروزان سپنتا در دیگر سوی،
۴۰۳ گرم؛ نگهداری در یادگاه هنرهای زیبای بُستن،
آمریکا.



امرداد ۱۴۰۴



fold-era.com